

تاجر ونیزی

ویلیام شکسپیر

مهران صفوی



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

شخصیت‌های نمایش

دوک ونیز [Duke of Venice]

شاهزاده مغربی [The Prince Of Morocco]، خواستگار پورشیا

شاهزاده آراگونی [The Prince Of Arragon]، خواستگار پورشیا

آنتونیو [Antonio]، تاجر ونیزی

باسانیو [Bassanio]، دوست آنتونیو و خواستگار پورشیا

سالانیو [Solanio]، دوست و هم‌رکاب آنتونیو و باسانیو

سالارینو [Salarino]، دوست و هم‌رکاب آنتونیو و باسانیو

گراشیانو [Gratiano]، دوست و هم‌رکاب آنتونیو و باسانیو

سالریو [Salerio]، دوست و هم‌رکاب آنتونیو و باسانیو

لورنزو [Lorenzo]، عاشق جسیکا

شایلاک [Shylock]، یهودی مالدار و رباخوار

توبال [Tubal]، تاجر یهودی و دوست شایلاک

لانسلوت گوبو [Lancelot Gobbo]، دلک و نوکر شایلاک

گوبو پیر [Old Gobbo]، پدر لانسلوت

لئوناردو [Leonardo]، نوکر باسانیو

بالتازار [Balthazar]، نوکر پورشیا

استفانو [Stephano]، نوکر پورشیا

پورشیا [Portia]، دوشیزه متمول

نریسا [Nerissa]، ندیمه پورشیا

جسیکا [Jessica]، دختر شایلاک

بزرگان شهر ونیز، دیوانیان و اهل محکمه، زندانبان، دیگر نوکران پورشیا و سایر حاضران.

مکان: بخشی در شهر ونیز و بخشی دیگر در بلمونت، عمارت پورشیا.

صحنه یکم

کوچه‌ای در ونیز

[آنتونیو، سالارینو و سالانیو وارد می‌شوند.]

آنتونیو واقع آن‌که در سبب اندوه خویش وامانده‌ام. به ستوهم آورده است. می‌گویند شما را نیز هم. باری، نه از علت سرایتش سردرمی‌آورم، نه از کیفیت ابتلایش و نه از محرک و سلسله جنبانش... چنان بی‌امان عقل و هوش مرا زایل ساخته است که از شناخت خویش نیز فرومانده‌ام.

سالارینو خاطر شما بر بسیطِ همان دریایی در تشویش و تلاطم است که پهن کشتی‌هاتان، فارغ از دیگرانش، با بافه

بادبان‌های ظفرمند و برافراشته‌شان از آن گذر می‌کنند؛ چونان اعیان و اقویای شهر که به شکوه و شتاب از میان خیل میان‌مایگان و فرودستان می‌گذرند و به‌رغم آن‌که شاهد احترام و تعظیم‌شان‌اند، به دیده تحقیر در ایشان می‌نگرند.

سالانیو سرورم، تصدیق بفرمایید که اگر من نیز چنان مال‌التجاره‌ای را روانه آب‌های بی‌آرام ساخته بودم، دیگر هوش و حواسی برایم نمی‌ماند و می‌بایست ساقه علفی می‌چیدم و بردست‌گیران، سمت باد می‌سنجیدم و پیوسته جهت جستن آبراهه‌ها و بندرها و لنگرگاه‌ها سر در رهنامه‌ها فرو می‌بردم و هر لحظه، مغموم و بیمناک از آن‌که مبادا نقصان و مصیبتی بر مال‌التجاره‌ام فرود آید.

سالارینو من هم اگر می‌دانستم که وزیدن باد در دریا چه خسران‌هایی را موجب تواند شد، از دمیدن بر شوربای خویش به منظور سرد کردنش بر خود می‌لرزیدم و نوبه می‌کردم و هرگز به شن‌راهه ساعت شنی نظر نمی‌افکندم تا به یاد پایاب‌ها و پشته‌هایی بیفتم که آندروا، کشتی پرمايه‌ام، در آن‌ها یکسر به گل نشسته و رأس دک‌کش به پهلو فروافتاده است و بر گورگاه خویش بوسه می‌زند. نیز چون به کلیسا می‌شدم، در حال، سنگاب مقدسش مرا یادآور خرسنگ‌های هایللی نمی‌بود که اگر به پهلو کشتی نازنینم اصابت مختصری می‌نمودند، بار ادویه‌اش یک‌سره رویه دریا را مزین و قماش‌های ابریشمینش امواج خروشان را ملبس می‌کرد و خلاصه